

# The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

## A Jurisprudential Analysis of the Rule "What Cannot Be Fully Attained Should Not Be Completely Abandoned" in the Context of Social Policies

Fatemeh Mohammadi<sup>1</sup>, Hossein Karimi<sup>\*2</sup>, Zahra Seyed Hosseini<sup>2</sup>

1. Department of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

2. Department of Law, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

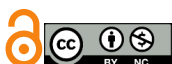
\* Corresponding Author's Email: dr.h.karimi@um.ac.ir

### ABSTRACT

The rule "What Cannot Be Fully Attained Should Not Be Completely Abandoned" is one of the fundamental principles in Islamic jurisprudence, which has significant applications in social and political matters. This rule is especially important in social policy-making and decision-making related to the distribution of limited resources. This article explores the jurisprudential and practical analysis of this rule, focusing on its role in shaping social policies under conditions of limited resources and capabilities. Comparative studies show that this rule holds a significant place in different Islamic sects and can be used as a practical tool to address contemporary social issues. Furthermore, the relationship between this rule and principles such as justice, human dignity, and the fulfillment of basic societal needs is also examined. Finally, this article provides recommendations for effectively utilizing this rule in social policy-making and discusses the challenges and limitations associated with its application. Overall, the findings suggest that the application of this rule requires an interdisciplinary and scientific approach to help improve social conditions and promote social justice.

**Keywords:** *What Cannot Be Fully Attained Should Not Be Completely Abandoned rule, Islamic jurisprudence, social policies, social justice, human dignity, resource limitations*

How to cite: Mohammadi, F., Karimi, H., & Seyed Hosseini, Z. (2024). A Jurisprudential Analysis of the Rule "What Cannot Be Fully Attained Should Not Be Completely Abandoned" in the Context of Social Policies. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(1), 73-84.



تاریخ ارسال: ۱۹ بهمن ۱۴۰۲  
 تاریخ بازنگری: ۲۲ اسفند ۱۴۰۲  
 تاریخ پذیرش: ۶ فروردین ۱۴۰۳  
 تاریخ چاپ: ۲۵ فروردین ۱۴۰۳

## دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

# تحلیل فقهی قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" در حوزه سیاست‌های اجتماعی

فاطمه محمدی<sup>۱</sup>، حسین کریمی<sup>۲\*</sup>، زهرا سیدحسینی<sup>۲</sup>

۱. گروه الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۲. گروه حقوق، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

\* پست الکترونیک نویسنده مسئول: dr.h.karimi@um.ac.ir

### چکیده

قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" یکی از اصول اساسی فقه اسلامی است که در بسیاری از مسائل اجتماعی و سیاسی کاربرد دارد. این قاعده به‌ویژه در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و تصمیم‌گیری‌های مرتبط با توزیع منابع محدود اهمیت ویژه‌ای دارد. در این مقاله، به تحلیل فقهی و کاربردی این قاعده پرداخته شده و نقش آن در تنظیم سیاست‌های اجتماعی با تمرکز بر شرایط محدودیت منابع و امکانات مورد بررسی قرار گرفته است. بررسی‌های تطبیقی نشان می‌دهند که این قاعده در مذاهب مختلف اسلامی از جایگاه قابل توجهی برخوردار است و می‌تواند به‌عنوان ابزاری عملی برای حل مسائل اجتماعی معاصر مورد استفاده قرار گیرد. همچنین، رابطه این قاعده با اصولی نظیر عدالت، کرامت انسانی و رفع نیازهای اساسی جامعه، از دیگر جنبه‌های مورد تحلیل قرار گرفته است. در نهایت، این مقاله پیشنهادهایی برای استفاده مؤثر از این قاعده در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی ارائه می‌دهد و محدودیت‌ها و چالش‌های موجود در استفاده از آن را نیز بررسی می‌کند. به‌طور کلی، نتیجه‌گیری‌ها نشان می‌دهند که استفاده از این قاعده نیازمند رویکردی میان‌رشته‌ای و علمی است تا بتواند به بهبود شرایط اجتماعی و تحقق عدالت اجتماعی کمک کند.

**کلیدواژه‌گان:** قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله"، فقه اسلامی، سیاست‌های اجتماعی، عدالت اجتماعی، کرامت انسانی، محدودیت منابع.

نحوه استناددهی: محمدی، فاطمه، کریمی، حسین، و سیدحسینی، زهرا. (۱۴۰۳). تحلیل فقهی قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" در حوزه سیاست‌های اجتماعی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۲(۱)، ۷۳-۸۴.



سیاست‌های اجتماعی تعمیم داد و آن را در چارچوبی قابل اجرا برای حل مسائل اجتماعی قرار داد. در شرایط کنونی که بسیاری از جوامع اسلامی با محدودیت‌های مالی، انسانی و منابع طبیعی روبرو هستند، سیاست‌گذاری بر اساس اصول فقهی که بر واقع‌گرایی و انعطاف‌پذیری تأکید دارند، می‌تواند راهگشا باشد. با این حال، سوال اصلی این است که چگونه می‌توان این قاعده را از حوزه نظری فقه به عرصه عملی سیاست‌گذاری منتقل کرد؟ آیا این قاعده توانایی ارائه راه‌حل‌های کارآمد برای مسائل اجتماعی پیچیده را دارد؟ و چه چالش‌هایی ممکن است در مسیر اجرای این قاعده در سیاست‌های اجتماعی به وجود آید؟

اهداف اصلی این مقاله شامل تحلیل مفاهیم و مبانی فقهی قاعده «ما لایدرک کله لایترک جله»، بررسی نقش و تأثیر این قاعده در سیاست‌های اجتماعی، و ارائه راهکارهایی برای به‌کارگیری آن در فرآیند سیاست‌گذاری است. از طریق این پژوهش، تلاش می‌شود تا نشان داده شود که چگونه این قاعده می‌تواند به بهبود عدالت اجتماعی و مدیریت منابع محدود کمک کند. علاوه بر این، مقاله حاضر به بررسی چالش‌های احتمالی در تفسیر و اجرای این قاعده نیز خواهد پرداخت و پیشنهادهایی برای برطرف کردن این چالش‌ها ارائه خواهد داد.

از جنبه نظری، این پژوهش به غنای ادبیات موجود در حوزه فقه و سیاست‌گذاری کمک می‌کند و چارچوبی مفهومی برای کاربردی‌سازی اصول فقهی در سیاست‌های اجتماعی ارائه می‌دهد. از جنبه عملی، نتایج این مطالعه می‌تواند برای سیاست‌گذاران، مدیران اجتماعی و فقها راهنمای مفیدی باشد تا از این قاعده به‌عنوان یک ابزار کاربردی برای طراحی و اجرای سیاست‌های اجتماعی استفاده کنند. به این ترتیب، این مقاله گامی به سوی ارتباط بیشتر میان اصول نظری فقه اسلامی و نیازهای عملی جوامع امروزی برمی‌دارد.

پیشینه تحقیق

قاعده «ما لایدرک کله لایترک جله» یکی از اصول فقهی است که در تاریخ اندیشه اسلامی جایگاه ویژه‌ای داشته و همواره مورد توجه فقها و متفکران اسلامی قرار گرفته است. این قاعده، که ترجمه آن به زبان فارسی عبارت است از «آنچه به طور کامل نمی‌توان به دست آورد، نباید به طور کامل ترک شود»، یک راهبرد عملی و اخلاقی را در مواجهه با چالش‌های زندگی فردی و اجتماعی ارائه می‌دهد. در حوزه فقه، این قاعده اغلب به‌عنوان یک اصل کارآمد در شرایطی مطرح می‌شود که دسترسی به ایده‌آل‌ها یا اجرای کامل یک حکم شرعی یا اجتماعی به دلیل محدودیت‌های زمانی، مکانی یا منابع امکان‌پذیر نیست. اهمیت این قاعده در آن است که به جای تأکید صرف بر کمال‌گرایی، به نوعی واقع‌گرایی توجه دارد که می‌تواند در تنظیم سیاست‌های اجتماعی و مدیریتی نیز به کار گرفته شود.

در جوامع اسلامی، سیاست‌های اجتماعی بر مبنای اصول و قواعد فقهی طراحی و اجرا می‌شوند. این سیاست‌ها اغلب با مسائل پیچیده‌ای نظیر توزیع منابع، عدالت اجتماعی، و تأمین نیازهای اساسی مردم مواجه هستند. در چنین شرایطی، قاعده «ما لایدرک کله لایترک جله» می‌تواند به‌عنوان یک ابزار مفید برای مدیریت این چالش‌ها عمل کند. از منظر فقهی، این قاعده نه تنها نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری نظام شرعی اسلام است، بلکه زمینه‌ای را برای انطباق قوانین و سیاست‌ها با نیازهای روز فراهم می‌کند. در عین حال، از نظر سیاست‌گذاران اجتماعی، این قاعده می‌تواند به‌عنوان یک چارچوب تصمیم‌گیری برای اولویت‌بندی اقدامات و تخصیص منابع محدود مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین، تحلیل و تبیین این قاعده و نقش آن در سیاست‌های اجتماعی امری ضروری به نظر می‌رسد.

مسئله‌ای که این مقاله به آن می‌پردازد، این است که چگونه می‌توان قاعده «ما لایدرک کله لایترک جله» را به‌عنوان یک اصل فقهی به

در بررسی نقش این قاعده در سیاست‌های اجتماعی، پژوهشگران معاصر به ارتباط آن با مفاهیم عدالت اجتماعی و کرامت انسانی اشاره کرده‌اند. زمان (۲۰۰۲) در پژوهش خود بر این نکته تأکید می‌کند که قاعده «ما لایدرک کله لایترک جله» به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا به جای تمرکز بر دستیابی به اهداف ایده‌آل و بلندمدت، به تدریج و در حد امکان به رفع نیازهای جامعه بپردازند. این رویکرد می‌تواند به‌ویژه در جوامعی که با چالش‌های اقتصادی و اجتماعی مواجه هستند، بهبود شرایط را تسریع کند.

از سوی دیگر، برخی از پژوهش‌ها بر چالش‌های اجرایی این قاعده تأکید کرده‌اند. رحمان (۱۹۸۲) در کتاب خود به تحلیل محدودیت‌های عملی این قاعده در مواجهه با نظام‌های مدرن پرداخته و نشان داده است که چگونه تفاسیر مختلف از این قاعده ممکن است منجر به تصمیم‌گیری‌های متناقض شود. به اعتقاد او، موفقیت این قاعده در سیاست‌های اجتماعی به توانایی سیاست‌گذاران در تطبیق آن با نیازهای خاص جوامع وابسته است. در سطح تطبیقی، این قاعده با اصول مشابهی در حقوق غربی نیز مقایسه شده است. نیازی (۲۰۰۳) در پژوهش خود اشاره می‌کند که قاعده «ما لایدرک کله لایترک جله» شباهت‌هایی با مفاهیم حداقل‌گرایی در سیاست‌های عمومی غرب دارد، جایی که سیاست‌گذاران تلاش می‌کنند حتی در صورت عدم دستیابی به اهداف کلان، بهبودهایی هرچند محدود ایجاد کنند. این تطبیق نشان‌دهنده جهانی بودن مفهوم این قاعده و کاربرد گسترده آن در شرایط مختلف است.

تحقیقات مرتبط همچنین به تأثیر این قاعده در نظام‌های حقوقی کشورهای اسلامی پرداخته‌اند. برای مثال، ابن قُدامه (۲۰۱۸) در کتاب روضه الناظر توضیح می‌دهد که چگونه این قاعده می‌تواند در تنظیم روابط میان دولت و مردم و در حل تعارضات اجتماعی به کار رود. وی تأکید می‌کند که این قاعده می‌تواند به‌عنوان مبنایی

قاعده «ما لایدرک کله لایترک جله» به‌عنوان یکی از اصول فقهی مهم در نظام حقوقی و اجتماعی اسلامی، از دیرباز مورد توجه فقها و اندیشمندان اسلامی قرار گرفته است. این قاعده بیانگر آن است که در مواجهه با شرایطی که امکان دستیابی کامل به یک هدف وجود ندارد، تلاش برای دستیابی به بخشی از آن نباید ترک شود. این اصل به‌ویژه در مواردی که محدودیت‌های منابع یا موانع عملی وجود دارد، نقش پررنگ‌تری ایفا می‌کند. اندیشمندان اسلامی نظیر امام غزالی و ابن تیمیه به تحلیل این قاعده در متون خود پرداخته و اهمیت آن را در تصمیم‌گیری‌های فقهی و مدیریتی برجسته کرده‌اند (Al-Ghazali, 2017; Ibn Taymiyyah, 2010).

از منظر فقهی، این قاعده به‌عنوان بخشی از اصول اجتهادی، در شرایطی که امکان تحقق کامل یک حکم شرعی وجود ندارد، به کار گرفته می‌شود. امام شاطبی در کتاب الموافقات به اهمیت این قاعده در تحقق اهداف شریعت اشاره کرده و آن را ابزاری برای ایجاد تعادل میان واقعیت‌های اجتماعی و اهداف شرعی معرفی کرده است (Al-Shatibi, 2015). او تأکید دارد که این قاعده به فقیه اجازه می‌دهد تا در شرایط خاص، احکام را با توجه به واقعیت‌های موجود تعدیل کند و به جای اصرار بر کمال‌گرایی، به حفظ اهداف کلی شریعت بپردازد.

تحقیقات معاصر نیز به بررسی نقش این قاعده در تنظیم سیاست‌های اجتماعی پرداخته‌اند. برای مثال، کامالی (۲۰۱۳) در کتاب اصول فقه اسلامی توضیح می‌دهد که این قاعده می‌تواند در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی نقش کلیدی ایفا کند، به‌ویژه در مواقعی که منابع محدود است یا چالش‌های ساختاری مانع از تحقق اهداف کامل می‌شود. وی تأکید می‌کند که این قاعده نه تنها در فقه فردی بلکه در سطح کلان و سیاست‌گذاری نیز قابل اعمال است و می‌تواند به‌عنوان راهبردی عملی برای مدیریت منابع و بهبود عدالت اجتماعی به کار رود.

اهداف کلان شریعت معرفی می‌کند و بیان می‌کند که اسلام، به‌عنوان یک دین عملی، به فقیهان اجازه می‌دهد تا با توجه به شرایط اجتماعی و محدودیت‌های زمانی و مکانی، احکام را تعدیل کنند (Al-Shatibi, 2015). او تأکید دارد که این قاعده نه تنها یک اصل نظری بلکه یک ابزار عملی برای تطبیق شریعت با نیازهای جوامع معاصر است.

در بررسی تطبیقی این قاعده در مذاهب مختلف اسلامی، دیدگاه‌های متفاوتی مشاهده می‌شود. در مذهب حنفی، این قاعده به‌عنوان یک اصل مهم در فقه معاملات و عبادات مورد استفاده قرار می‌گیرد. ابوحنیفه و شاگردان او تأکید کرده‌اند که در مواردی که اجرای کامل یک حکم شرعی ممکن نیست، باید به دنبال حفظ حداقل شرایط ممکن بود. برای مثال، در شرایط قحطی یا فقر، برخی از احکام مالی مانند زکات و خمس می‌توانند با توجه به توانایی افراد تعدیل شوند (Ibn Abidin, 1992). این دیدگاه نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری مذهب حنفی در مواجهه با مسائل عملی است.

در مذهب مالکی نیز این قاعده نقش مهمی در اجتهاد و تصمیم‌گیری‌های فقهی ایفا می‌کند. امام مالک در مواردی که شرایط اجتماعی مانع از اجرای کامل احکام شرعی می‌شود، توصیه کرده است که حداقل اقدامات ممکن انجام شود تا به‌طور نسبی از تحقق اهداف شرعی اطمینان حاصل شود (Al-Muwatta, 2016). این دیدگاه در مسائل مربوط به قضاوت و تنظیم روابط اجتماعی در جامعه اسلامی مورد توجه قرار گرفته است.

در مذهب شافعی، این قاعده به‌عنوان یک اصل کلی پذیرفته شده است، اما با رویکردی محتاطانه‌تر نسبت به سایر مذاهب. امام شافعی در کتاب الرسالة بیان می‌کند که تطبیق این قاعده باید با دقت و تحلیل دقیق شرایط انجام شود تا از سوءاستفاده احتمالی جلوگیری شود (Al-Shafi'i, 2012). وی معتقد است که اگرچه این قاعده می‌تواند به‌عنوان یک ابزار اجتهادی مفید باشد،

برای تفسیر قوانین و اتخاذ تصمیمات مدیریتی در شرایط بحران استفاده شود.

جمع‌بندی مطالعات پیشین نشان می‌دهد که قاعده «ما لایدرک کله لایترک جله» نه تنها از منظر فقهی و نظری اهمیت دارد، بلکه به‌عنوان ابزاری عملی در تنظیم سیاست‌های اجتماعی نیز نقش اساسی ایفا می‌کند. با این حال، پژوهش‌های بیشتری برای بررسی چگونگی انطباق این قاعده با شرایط اجتماعی و اقتصادی معاصر مورد نیاز است. این مقاله تلاش می‌کند تا با تکیه بر مطالعات پیشین و تحلیل‌های جدید، نقش این قاعده را در سیاست‌های اجتماعی بررسی کرده و راهکارهایی برای به‌کارگیری آن ارائه دهد.

### مبانی فقهی قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله"

قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" یکی از اصول مهم در فقه اسلامی است که ریشه در متون فقهی و اصولی دارد و به‌طور گسترده در زمینه‌های مختلف شرعی و اجتماعی به کار گرفته شده است. این قاعده بیانگر این مفهوم است که در مواردی که امکان تحقق کامل یک هدف یا حکم شرعی وجود ندارد، نباید به‌طور کامل از آن هدف صرف‌نظر کرد؛ بلکه تلاش برای دستیابی به بخشی از آن همچنان ضروری است. منشأ این قاعده در آیات قرآن و روایات نبوی ریشه دارد. برای مثال، در آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (تغابن: ۱۶)، بر انجام وظایف دینی و شرعی تا حد توان تأکید شده است، که این آیه مبنایی برای انعطاف‌پذیری در مواجهه با شرایط محدود است (Al-Ghazali, 2017). همچنین، روایاتی از پیامبر اسلام (ص) وجود دارد که نشان می‌دهد در شرایطی که انجام کامل یک عمل ممکن نیست، انجام بخشی از آن مورد تأیید قرار گرفته است.

فقها و اصولیان اسلامی در تبیین این قاعده به بررسی ارتباط آن با اهداف شریعت (مقاصد الشریعه) پرداخته‌اند. امام شاطبی در کتاب الموافقات این قاعده را در راستای حفظ مصالح جامعه و تحقق

اما باید از آن تنها در مواردی استفاده شود که هیچ‌گونه راه‌حل دیگری وجود ندارد.

در مذهب حنبلی نیز، ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه از جمله فقیهانی هستند که بر اهمیت این قاعده تأکید کرده‌اند. ابن تیمیه در کتاب مجموع الفتاوی توضیح می‌دهد که این قاعده نه تنها در مسائل فردی بلکه در مسائل حکومتی و اجتماعی نیز قابل اعمال است. او این قاعده را به‌عنوان راهکاری برای مدیریت بحران‌ها و رفع مشکلات اجتماعی معرفی می‌کند و بیان می‌کند که در شرایط بحرانی، انجام حتی بخشی از وظایف می‌تواند به کاهش مشکلات و بهبود وضعیت کمک کند (Ibn Taymiyyah, 2010).

جمع‌بندی دیدگاه‌های مذاهب مختلف اسلامی نشان می‌دهد که قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" یک اصل مشترک و مورد پذیرش در تمامی این مذاهب است. اگرچه ممکن است در جزئیات تطبیق این قاعده اختلاف نظر وجود داشته باشد، اما همه مذاهب بر این نکته توافق دارند که این قاعده می‌تواند به‌عنوان یک ابزار اجتهادی کارآمد در مواجهه با مسائل پیچیده اجتماعی و شرعی مورد استفاده قرار گیرد. این قاعده همچنین به‌عنوان یک چارچوب عملی برای ایجاد تعادل میان واقعیت‌های اجتماعی و اهداف شرعی نقش اساسی ایفا می‌کند.

#### تحلیل کاربردی قاعده در سیاست‌های اجتماعی

قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" در تنظیم سیاست‌های اجتماعی به‌عنوان یکی از ابزارهای کلیدی شناخته می‌شود که می‌تواند به سیاست‌گذاران و مدیران اجتماعی در مواجهه با محدودیت منابع و امکانات کمک کند. این قاعده که از اصول فقهی ریشه گرفته است، به سیاست‌گذاران اجازه می‌دهد تا در شرایطی که تحقق کامل اهداف اجتماعی امکان‌پذیر نیست، راه‌حل‌هایی ارائه دهند که بخشی از این اهداف را تأمین کند. در شرایط معاصر که بسیاری از کشورها با چالش‌های اقتصادی، اجتماعی و محیطی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، انعطاف‌پذیری و واقع‌گرایی که این قاعده

ارائه می‌دهد، می‌تواند به‌عنوان یک چارچوب عملی برای سیاست‌گذاری مورد استفاده قرار گیرد (Al-Ghazali, 2017).

یکی از مهم‌ترین زمینه‌های کاربرد این قاعده در سیاست‌های اجتماعی، مدیریت منابع محدود است. بسیاری از جوامع اسلامی با چالش‌هایی مانند فقر، بیکاری، کمبود منابع طبیعی و دسترسی محدود به خدمات عمومی مواجه هستند. در چنین شرایطی، قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" سیاست‌گذاران را تشویق می‌کند تا به جای تلاش برای دستیابی به راه‌حل‌های کامل و ایده‌آل که ممکن است از نظر منابع موجود غیرعملی باشد، به اجرای سیاست‌هایی بپردازند که حداقل بخشی از نیازهای جامعه را تأمین کند. برای مثال، در حوزه بهداشت عمومی، اگر ارائه خدمات کامل درمانی به تمامی شهروندان امکان‌پذیر نباشد، اجرای برنامه‌هایی برای ارائه حداقل خدمات اساسی می‌تواند در راستای این قاعده قرار گیرد (Ibn Taymiyyah, 2010).

این قاعده همچنین با اصول عدالت اجتماعی و کرامت انسانی در ارتباط مستقیم است. عدالت اجتماعی یکی از اهداف اساسی سیاست‌های عمومی در جوامع اسلامی است و این قاعده می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای تحقق این هدف عمل کند. از منظر عدالت اجتماعی، تأمین حداقل حقوق و نیازهای اساسی تمامی افراد جامعه ضروری است، حتی اگر تحقق کامل برابری ممکن نباشد. برای مثال، در شرایط اقتصادی بحرانی، دولت‌ها ممکن است نتوانند تمامی خدمات اجتماعی را برای همه افراد فراهم کنند، اما می‌توانند برنامه‌هایی را اجرا کنند که از طریق آن نیازهای اساسی گروه‌های آسیب‌پذیر تأمین شود (Rahman, 1982).

ارتباط این قاعده با کرامت انسانی نیز غیرقابل انکار است. از دیدگاه فقه اسلامی، کرامت انسانی یکی از اصول بنیادین شریعت است و تمامی سیاست‌ها و برنامه‌های اجتماعی باید در راستای حفظ و تقویت این اصل باشند. قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" بر این نکته تأکید دارد که حتی در شرایطی که امکان تحقق

مدیران اجازه می‌دهد تا از انعطاف‌پذیری لازم برای تطبیق قوانین با شرایط اجتماعی برخوردار شوند. این امر به‌ویژه در مواجهه با چالش‌های جدیدی مانند مهاجرت، تغییرات اقلیمی، و گسترش فناوری‌های نوین اهمیت دارد (Ibn Qudamah, 2018).

در نهایت، این قاعده نه تنها در سیاست‌های اجتماعی بلکه در سطح فردی و اخلاقی نیز قابل اجرا است. سیاست‌گذاران می‌توانند از این قاعده به‌عنوان یک اصل اخلاقی برای تصمیم‌گیری‌هایی استفاده کنند که با توجه به محدودیت‌ها، بیشترین تأثیر مثبت را بر جامعه دارند. این رویکرد نه تنها به بهبود شرایط اجتماعی کمک می‌کند، بلکه اعتماد عمومی به سیاست‌گذاران و دولت‌ها را نیز افزایش می‌دهد.

#### بحث و بررسی

تحلیل یافته‌های مرتبط با قاعده "ما لایدرك كله لا يترك جله" نشان می‌دهد که این اصل فقهی می‌تواند به‌عنوان ابزاری عملی در طراحی و اجرای سیاست‌های اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد. این قاعده که بر مبنای اصول انعطاف‌پذیری و واقع‌گرایی در شریعت اسلامی استوار است، امکان انطباق با شرایط متغیر و محدودیت‌های منابع را فراهم می‌کند. به‌ویژه در جوامع معاصر که با مشکلاتی نظیر فقر، بی‌عدالتی، و تغییرات سریع اجتماعی روبه‌رو هستند، این قاعده می‌تواند به‌عنوان یک چارچوب نظری و عملی به سیاست‌گذاران کمک کند تا تصمیماتی بگیرند که همسو با اهداف عدالت اجتماعی و حفظ کرامت انسانی باشند (Al-Ghazali, 2017).

یافته‌ها نشان می‌دهند که این قاعده از پتانسیل لازم برای پاسخگویی به نیازهای معاصر برخوردار است، به شرط آن‌که تفاسیر و استفاده از آن با توجه به الزامات اجتماعی و اقتصادی کنونی انجام شود. برای مثال، در حوزه توزیع منابع، این قاعده به سیاست‌گذاران اجازه می‌دهد تا حتی در شرایطی که امکان تأمین کامل نیازهای اجتماعی وجود ندارد، با تخصیص حداقل منابع به

کامل اهداف اجتماعی وجود ندارد، نباید به‌گونه‌ای عمل کرد که کرامت انسانی افراد زیر سؤال رود. برای مثال، در برنامه‌های مقابله با فقر، حتی اگر دولت‌ها نتوانند تمامی نیازهای مالی فقرا را برطرف کنند، ارائه حمایت‌های حداقلی که از سقوط افراد به زیر خط فقر جلوگیری کند، می‌تواند به‌عنوان نمونه‌ای از اجرای این قاعده در عمل در نظر گرفته شود (Kamali, 2013).

تحقیقات معاصر نشان می‌دهد که این قاعده می‌تواند به‌عنوان یک چارچوب تصمیم‌گیری برای اولویت‌بندی در سیاست‌گذاری نیز به کار رود. در بسیاری از موارد، سیاست‌گذاران با انتخاب‌های دشواری روبرو هستند که در آن‌ها باید میان اهداف مختلف تعادل ایجاد کنند. قاعده "ما لایدرك كله لا يترك جله" به آن‌ها اجازه می‌دهد تا به جای تلاش برای دستیابی به اهداف بلندمدت و ایده‌آل که ممکن است نیازمند منابع زیادی باشد، به تدریج و در حد توان به رفع مشکلات و بهبود شرایط جامعه بپردازند (Zaman, 2002).

یکی دیگر از حوزه‌های کاربرد این قاعده در سیاست‌های اجتماعی، برنامه‌ریزی و اجرای پروژه‌های اجتماعی است. در شرایطی که منابع مالی یا انسانی محدود است، این قاعده می‌تواند به‌عنوان یک ابزار اجرایی مورد استفاده قرار گیرد تا پروژه‌ها به‌گونه‌ای طراحی شوند که حتی با منابع محدود، بخشی از اهداف کلان اجتماعی محقق شود. برای مثال، در برنامه‌های آموزشی، اگرچه ارائه آموزش رایگان و باکیفیت به همه کودکان ممکن است دشوار باشد، اما اجرای برنامه‌هایی برای ارائه حداقل آموزش‌های اساسی به کودکان مناطق محروم می‌تواند در راستای این قاعده قرار گیرد (Nyazee, 2003).

از سوی دیگر، قاعده "ما لایدرك كله لا يترك جله" می‌تواند به‌عنوان راهنمایی برای تفسیر قوانین اجتماعی و اسلامی نیز مورد استفاده قرار گیرد. در شرایطی که قوانین موجود نمی‌توانند تمامی نیازهای جامعه را پوشش دهند، این قاعده به سیاست‌گذاران و

باشد تا اطمینان حاصل شود که به اهداف عدالت اجتماعی و رفع نیازهای اساسی جامعه پایبند است (Zaman, 2002).

علاوه بر این، استفاده از این قاعده نیازمند درک عمیق و جامع از شرایط اجتماعی و فرهنگی هر جامعه است. در جوامع مختلف، نیازها، اولویت‌ها و منابع متفاوتی وجود دارد که باید در طراحی سیاست‌ها مورد توجه قرار گیرند. قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" به سیاست‌گذاران امکان می‌دهد تا با در نظر گرفتن این تفاوت‌ها، سیاست‌هایی را طراحی کنند که بیشترین تأثیر مثبت را داشته باشند، اما این مسئله نیازمند تحلیل‌های دقیق و همکاری میان متخصصان مختلف است (Nyazee, 2003).

یکی دیگر از محدودیت‌های مهم، پیچیدگی در سنجش نتایج استفاده از این قاعده است. در بسیاری از موارد، ارزیابی اثربخشی سیاست‌هایی که بر مبنای این قاعده طراحی شده‌اند، ممکن است به دلیل عدم وجود شاخص‌های دقیق یا داده‌های کافی دشوار باشد. این مسئله می‌تواند به عدم شفافیت در فرآیندهای سیاست‌گذاری منجر شود و اعتماد عمومی را کاهش دهد (Ibn Qudamah, 2018).

در نهایت، برای غلبه بر چالش‌ها و محدودیت‌های مذکور، لازم است که این قاعده در چارچوب‌های نوین و با استفاده از رویکردهای چندرشته‌ای مورد بازتعریف قرار گیرد. این بازتعریف باید شامل استفاده از داده‌های دقیق، فناوری‌های پیشرفته و مشارکت جوامع محلی در فرآیند سیاست‌گذاری باشد. به این ترتیب، قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" می‌تواند به ابزاری قدرتمند برای تحقق عدالت اجتماعی و بهبود شرایط اجتماعی در جوامع معاصر تبدیل شود.

#### نتیجه‌گیری

قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" یکی از اصول فقهی کلیدی است که ریشه در آموزه‌های شریعت اسلامی دارد و با انعطاف‌پذیری و واقع‌گرایی خود، به‌عنوان یک چارچوب نظری و

گروه‌های آسیب‌پذیر، از ایجاد شکاف‌های عمیق‌تر در جامعه جلوگیری کنند. این مسئله در بسیاری از کشورها، به‌ویژه جوامع در حال توسعه که با بحران‌های اقتصادی و اجتماعی مواجه هستند، کاربرد عملی دارد (Ibn Taymiyyah, 2010).

با این حال، استفاده از این قاعده در سیاست‌گذاری با چالش‌ها و محدودیت‌هایی نیز همراه است. یکی از چالش‌های اصلی، تفسیر متفاوت این قاعده توسط فقها و سیاست‌گذاران است. اختلاف نظر در مورد شرایط و مواردی که این قاعده باید به کار گرفته شود، می‌تواند منجر به عدم انسجام در اجرای سیاست‌ها شود. به‌عنوان مثال، در برخی موارد ممکن است تفاسیر سخت‌گیرانه‌تر از این قاعده به اجرای ناقص سیاست‌های اجتماعی منجر شود که خود می‌تواند به افزایش نارضایتی عمومی بیانجامد (Kamali, 2013).

چالش دیگر، محدودیت در تطبیق این قاعده با الزامات سیاست‌های اجتماعی مدرن است. بسیاری از سیاست‌های اجتماعی در جوامع معاصر به فناوری‌های پیشرفته، داده‌های دقیق و زیرساخت‌های پیشرفته وابسته هستند. در این شرایط، استفاده از قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" ممکن است نیازمند بازتعریف و انطباق با این الزامات باشد. برای مثال، در سیاست‌های بهداشتی، این قاعده می‌تواند به تخصیص منابع به مناطقی که بیشترین نیاز را دارند منجر شود، اما ممکن است فقدان زیرساخت‌های مناسب یا داده‌های کافی مانع از اجرای دقیق آن شود (Rahman, 1982).

همچنین، چالش دیگری که در استفاده از این قاعده وجود دارد، سوءاستفاده احتمالی از آن به‌عنوان توجیهی برای عملکردهای ناکافی یا غیرمسئولانه است. برخی از سیاست‌گذاران ممکن است از این قاعده به‌عنوان ابزاری برای پوشاندن کاستی‌ها یا نادیده‌گرفتن بخش‌هایی از جمعیت استفاده کنند. به همین دلیل، استفاده از این قاعده باید با نظارت دقیق و ارزیابی مداوم همراه



چارچوبی میان‌رشته‌ای مورد بررسی قرار گیرد و از تخصص‌های مختلف نظیر اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم داده برای انطباق آن با نیازهای معاصر استفاده شود. دوم، سیاست‌گذاران باید با بهره‌گیری از ابزارهای مدرن مانند هوش مصنوعی و تحلیل داده‌ها، نیازهای واقعی جامعه را شناسایی کرده و بر اساس اولویت‌های مشخص، برنامه‌ریزی کنند. سوم، آموزش و آگاهی‌بخشی در مورد این قاعده و کاربردهای آن باید در سطح سیاست‌گذاران و مدیران تقویت شود تا آن‌ها بتوانند از آن به‌عنوان ابزاری مؤثر در تصمیم‌گیری‌های خود استفاده کنند.

پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آتی نیز شامل بررسی‌های جامع‌تر در مورد انطباق این قاعده با مسائل خاص اجتماعی و اقتصادی معاصر است. برای مثال، مطالعاتی می‌توانند به تحلیل کاربرد این قاعده در حوزه‌هایی مانند بهداشت عمومی، آموزش، یا برنامه‌های کاهش فقر بپردازند. همچنین، پژوهشگران می‌توانند به بررسی تأثیر این قاعده بر تصمیم‌گیری‌های جمعی و فرآیندهای مشارکتی در سیاست‌گذاری بپردازند. از سوی دیگر، تحلیل تطبیقی این قاعده با اصول مشابه در سایر نظام‌های حقوقی و سیاست‌گذاری می‌تواند به فهم بهتر از قابلیت‌های جهانی آن کمک کند.

نتیجه‌گیری کلی این است که قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" با انعطاف‌پذیری و کارآمدی خود، نه تنها در فقه اسلامی بلکه در عرصه سیاست‌گذاری‌های اجتماعی نیز می‌تواند به‌عنوان یک چارچوب عملی و مؤثر مورد استفاده قرار گیرد. با این حال، موفقیت در استفاده از این قاعده نیازمند رویکردی علمی، مشارکتی و متناسب با نیازهای هر جامعه است. به این ترتیب، این قاعده می‌تواند به ابزاری برای تحقق عدالت اجتماعی، حمایت از کرامت انسانی و بهبود شرایط زندگی در جوامع اسلامی و حتی فراتر از آن تبدیل شود.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

عملی برای مواجهه با مسائل اجتماعی شناخته می‌شود. بررسی‌های انجام‌شده در این مقاله نشان داد که این قاعده می‌تواند نقش قابل‌توجهی در طراحی و اجرای سیاست‌های اجتماعی ایفا کند، به‌ویژه در شرایطی که منابع و امکانات محدود هستند و دستیابی به اهداف کلان اجتماعی دشوار به نظر می‌رسد. این قاعده با تأکید بر تلاش برای تحقق حداقل ممکن از اهداف، سیاست‌گذاران را تشویق می‌کند تا حتی در مواجهه با موانع، بخشی از نیازهای جامعه را برآورده کنند.

تحلیل مفاهیم فقهی این قاعده نشان داد که اصول بنیادین آن بر اساس حفظ مصالح عمومی، تحقق عدالت اجتماعی و حمایت از کرامت انسانی استوار است. در حالی که بسیاری از جوامع اسلامی با مشکلاتی نظیر فقر، نابرابری و ناکارآمدی در توزیع منابع مواجه هستند، قاعده "ما لایدرک کله لایترک جله" می‌تواند به‌عنوان یک ابزار عملی برای تصمیم‌گیری در سیاست‌گذاری‌ها مورد استفاده قرار گیرد. این قاعده به سیاست‌گذاران این امکان را می‌دهد که با واقع‌بینی، برنامه‌هایی را طراحی و اجرا کنند که در راستای بهبود شرایط زندگی مردم و کاهش نابرابری‌ها باشد.

در عین حال، بررسی چالش‌ها و محدودیت‌های این قاعده نشان داد که استفاده از آن در سیاست‌های اجتماعی نیازمند رویکردی دقیق و ساختارمند است. یکی از چالش‌های اصلی در این زمینه، تفسیرهای متفاوت از این قاعده در مذاهب اسلامی و عدم وجود شاخص‌های دقیق برای ارزیابی اثربخشی آن در سیاست‌گذاری‌ها است. همچنین، ممکن است سوءاستفاده از این قاعده به‌عنوان توجیهی برای ناکارآمدی یا عملکردهای غیرمسئولانه سیاست‌گذاران منجر شود. بنابراین، برای استفاده مؤثر از این قاعده، لازم است که چارچوب‌های اجرایی مناسبی تدوین شود که بر اساس داده‌های دقیق و تحلیل‌های علمی طراحی شده باشد.

برای تقویت استفاده از این قاعده در سیاست‌های اجتماعی، چند راهکار قابل پیشنهاد است. نخست، لازم است که این قاعده در

**EXTENDED ABSTRACT**

The principle of What cannot be fully achieved should not be completely abandoned is a foundational concept in Islamic jurisprudence. This rule addresses the practical challenges encountered in decision-making processes, especially when resources and capabilities are limited. It encourages the pursuit of partial goals when full achievement is not possible, promoting a flexible approach in policy-making and social governance. While the rule's significance has been discussed primarily within the theological and legal domains, this article aims to extend its application to contemporary social policies, particularly in contexts where resources are constrained. The research not only delves into the jurisprudential analysis of the rule but also examines its implications for contemporary social policy frameworks, demonstrating its relevance to addressing modern challenges in various social, economic, and political spheres. The rule What cannot be fully achieved should not be completely abandoned finds its roots in Islamic jurisprudential thought, where it reflects a pragmatic approach to achieving justice and equity in society. As Islamic law seeks to balance the fulfillment of societal needs with the available resources, this principle provides a guideline for pursuing partial solutions without abandoning the larger objective. The key philosophical underpinning of the rule is the idea of maximizing benefits while minimizing harm, which has profound implications for policymaking in areas such as healthcare, education, and social welfare. It encourages policymakers to take incremental steps toward achieving broader social goals, especially in contexts where achieving the complete solution may not be immediately feasible (Al-Ghazali, 2017).

From a comparative perspective, this principle is not unique to one Islamic school of thought but is recognized across different jurisprudential traditions within Islam. Scholars from various sects have emphasized the importance of achieving partial objectives in the face of systemic constraints. For instance, the Hanafi school of thought stresses the importance of achieving the maximum possible benefit, even if it means not realizing the complete goal (Ibn Taymiyyah, 2010). Similarly, the Shafi'i and Maliki schools have supported the idea of partial fulfillment of social and legal duties when facing obstacles, viewing this approach as both pragmatic and consistent with the broader goals of Islamic law, such as justice and fairness (Kamali, 2013). This comparative analysis underscores the universal applicability of the principle within Islamic jurisprudence and its potential as a tool for addressing social policy challenges.

The practical application of the principle in social policy is multifaceted, especially when dealing with the limitations of resources. In modern contexts, particularly in developing countries or during times of economic crisis, governments are often unable to meet all the social needs of their populations. The principle What cannot be fully achieved should not be completely abandoned offers a framework for decision-makers to prioritize and address the most urgent needs of society, even if a complete solution is not immediately attainable. For example, in healthcare policy, where the demand for medical services often exceeds the available infrastructure and budget, the principle suggests that authorities should focus on addressing the most critical health issues first, even if it means not being able to cover all healthcare needs at once. This

prioritization ensures that social well-being is maximized within the limitations of available resources (Ibn Qudamah, 2018).

In addition to addressing resource constraints, the application of this rule is closely linked to principles of justice and human dignity, which are central to Islamic teachings and to the formation of social policies. Justice in Islamic jurisprudence requires that the needs of all members of society, particularly the marginalized and vulnerable, be given due consideration. The application of What cannot be fully achieved should not be completely abandoned in policy-making thus facilitates a balance between ensuring that the basic needs of society are met, even if not all needs are addressed. By prioritizing the most pressing needs, governments can ensure that justice is served, even in the absence of complete solutions. Furthermore, this approach upholds the dignity of individuals by ensuring that essential needs—such as access to food, shelter, and healthcare—are met in a fair and prioritized manner (Zaman, 2002).

Despite the potential benefits of applying the rule in social policy, challenges and limitations exist. The primary challenge lies in the practical implementation of the rule within complex and dynamic social systems. Policymakers may face difficulties in accurately assessing the needs of different segments of society and prioritizing them appropriately. Moreover, the lack of clear criteria for defining "partial fulfillment" of social needs can lead to inconsistencies in how the rule is applied across different policy areas. In some cases, the principle may be misused as a justification for inaction or for neglecting certain groups in favor of others. This highlights the need for a robust framework that ensures the rule is applied transparently and equitably. Furthermore, there is a risk that the pursuit of partial solutions could lead to complacency, with policymakers relying on short-term fixes

rather than addressing underlying structural issues (Nyazee, 2003).

To address these challenges, the article suggests several recommendations for enhancing the effective use of this principle in modern social policy. First, policymakers should adopt a more data-driven approach to identify the most pressing needs within society and to measure the impact of policy interventions. The use of advanced data analytics and technology can help ensure that social policies are better targeted and more effective. Second, there needs to be greater collaboration among interdisciplinary teams, including economists, sociologists, and healthcare experts, to design policies that are both realistic and fair. This approach would ensure that social policies are grounded in a comprehensive understanding of societal needs and constraints. Lastly, ongoing monitoring and evaluation are essential to ensure that the application of the rule results in meaningful progress toward social goals. The rule should be seen not as a one-time solution but as part of an ongoing process of policy refinement and improvement (Rahman, 1982).

In conclusion, the principle What cannot be fully achieved should not be completely abandoned provides a valuable framework for addressing the complex challenges faced by contemporary social policies. By focusing on partial fulfillment of societal needs, this rule allows policymakers to maximize social benefits within the constraints of limited resources, while ensuring that justice and human dignity are preserved. However, the successful application of this rule requires careful consideration of the specific context in which it is used, as well as a commitment to transparent and equitable policymaking. As such, it is an important tool in the pursuit of social justice, but its implementation must be carefully managed to avoid potential pitfalls

and ensure that it contributes to long-term improvements in social welfare.

## References

- Al-Ghazali, A. H. (2017). *Al-Mustasfa min 'Ilm al-Usul*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyya.
- Ibn Taymiyyah, A. H. (2010). *Majmu' al-Fatawa*. Riyadh: Dar al-Fikr.
- Ibn Qudamah, M. A. (2018). *Rawdat al-Nazir wa Jannat al-Munazir*. Riyadh: Dar al-Kotob al-Islamiya.
- Kamali, M. H. (2013). *Principles of Islamic Jurisprudence*. Cambridge: Islamic Texts Society.
- Nyazee, I. A. K. (2003). *Theories of Islamic Law: The Methodology of Ijtihad*. Islamabad: Islamic Research Institute.
- Rahman, F. (1982). *Islam and Modernity: Transformation of an Intellectual Tradition*. Chicago: University of Chicago Press.
- Zaman, M. Q. (2002). *The Ulama in Contemporary Islam: Custodians of Change*. Princeton: Princeton University Press.